

عیسی کیست؟

پرسش‌های حیاتی

آر. سی. اسپرول

عیسی کیست؟

عیسیٰ کیست؟

آر. سی. اسپرول

خدمات لیگونیئر



Who is Jesus? (Farsi Edition)

© 2024 by Ligonier Ministries

© 2017 by R.C. Sproul

Published by Ligonier Ministries

421 Ligonier Court, Sanford, FL 32771

عیسی کیست؟

© ۲۰۲۴ خدمات لیگونیر

© ۲۰۱۷ آر. سی. اسپرول

ناشر: خدمات لیگونیر

fa.ligonier.org

کلیه حقوق محفوظ است، هرگونه بازنویسی، اقدام به چاپ مجدد، ذخیره‌سازی در پلتفرم‌های اینترنتی و هرگونه انتقال متن به صورت الکترونیکی، دستی، عکس‌برداری، ضبط صوتی یا به هر شکلی دیگر از هر بخشی از این اثر چاپ شده بدون گرفتن مجوز کتبی ناشر، خدمات لیگونیر، ممنوع است. تنها استثناء نقل قول‌های کوتاه به جهت بررسی‌های چاپی این اثر است.

تمامی نقل قول‌های فارسی کتاب مقدس از ترجمه‌ی قدیم می‌باشد.

فهرست مطالب

اول	مسیح کتاب مقدس..... ۱
دوم	یک شخص، دو ذات..... ۱۳
سوم	نام‌های عیسی..... ۲۱
چهارم	صورت‌های مسیح..... ۳۲
پنجم	مناصب مسیح..... ۴۴

مسیح کتاب مقدس

در گالری‌های هنری سرتاسر جهان، می‌توان تصویرهای بی‌شماری از عیسی مسیح یافت. این تصاویر اغلب با یکدیگر متناقض‌اند و برداشت‌های متفاوتی از چهره‌ی مسیح در زمان تجسدش ارائه می‌دهند. البته در آن زمان، دوربینی وجود نداشت و ما هیچ تصویری از او در آن دوران نداریم؛ بنابراین، هرگونه تصویری درباره‌ی شکل ظاهری عیسی کاملاً در حد حدس و گمان است. این کثرت تصاویر مسیح در گالری‌های هنری، با سردرگمی گسترده‌ای که امروزه درباره‌ی هویت عیسی در جهان وجود دارد، همخوانی دارد. نظریه‌های متعددی که درباره‌ی هویت مسیح مطرح می‌شوند، تلاشی برای پاسخ به این پرسش هستند که خود عیسی زمانی از شاگردانش پرسید: «شما مرا که

عیسی کیست؟

می‌دانید؟» این پرسش آن قدر مهم است که سرنوشت ابدی هر شخص، به پاسخی بستگی دارد که به آن می‌دهد.

متأسفانه، امروزه بیشتر ایده‌ها درباره‌ی هویت مسیح، زاده‌ی گمانه‌زنی‌های پوچ یا ساخته و پرداخته‌ی ذهن فیلسوفان هستند و ریشه در کتاب مقدس ندارند. مسیحی که به این شکل ساخته شود، به هیچ دردی نمی‌خورد. مسیحی که باز یافت شده، مسیحی که حاصل مصالحه است، یا مسیحی خیالی، نمی‌تواند کسی را نجات دهد. مسیحی که رقیق شده، از قدرت تهی گشته، از جلالش کاسته شده، به یک نماد تقلیل یافته، یا توسط جراحی علمی ناتوان شده باشد، مسیح نیست، بلکه دجال است؛ زیرا جایگزین کردن عیسی واقعی با بدل او، به معنای کار کردن علیه مسیح است. تغییر دادن یا تحریف کردن مسیح واقعی، مخالفت با او از طریق یک مسیح دروغین است. برای این که نجات پیدا کنیم و از رستگاری خود مطمئن باشیم، باید خود را از این بدل‌ها رها کنیم. ما به مسیح نیاز داریم، مسیح واقعی.

ژرفای مسیح

اینکه ایمان ما «مسیحیت» نامیده می‌شود، معنادار است. چرا که توجه ما به درستی معطوف به کسی می‌باشد که ما را نجات بخشیده است. برای آموختن درباره‌ی مسیح، باید به کلام مقدس او رجوع کنیم، زیرا تنها منبع موثق و راستین درباره‌ی نجات‌دهنده‌ی ما به شمار می‌رود. اما از آنجا که تصویر عیسی در کتاب مقدس ژرف و عمیق است و فهم کامل آن از عهده‌ی

مسیح کتاب مقدس

بشر خارج است، هر پژوهشی درباره‌ی شخصیت مسیح تنها می‌تواند به‌طور سطحی به آن بپردازد. تصویری که یوحنا ی رسول در کتاب مکاشفه از عیسی ترسیم می‌کند، گواهی بر این مدعاست. یوحنا با طرح معمایی غامض، صحنه را برای ظهور مسیح آماده می‌سازد:

«و دیدم بر دست راست تخت‌نشین، کتابی را که مکتوب است، از درون و بیرون و مختوم به هفت مُهر. و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که کیست مستحقّ اینکه کتاب را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟ و هیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند، یا بر آن نظر کند.» (مکاشفه ۵: ۱-۳)

در رؤیای یوحنا از آسمان، او مشتاقانه منتظر است تا ببیند چه کسی برای گشودن طومار می‌آید و شایسته‌ی این کار شناخته می‌شود. او ادامه می‌دهد: «من به شدت گریه کردم، زیرا کسی پیدا نشد که شایسته‌ی گشودن طومار یا نگاه کردن به آن باشد. آنگاه یکی از بزرگان به من گفت:

گریان مباش! اینک، آن شیری که از سبط یهودا و ریشه‌ی داود است، غالب آمده است، تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید. و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، برّه‌ای چون ذبح‌شده ایستاده است، و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به‌تمامی جهان فرستاده می‌شوند. پس آمد، و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفته است. (مکاشفه ۵: ۴-۷)

سپس چهار موجود زنده و بیست و چهار بزرگ در برابر برّه به خاک می‌افتند و او را می‌پرستند، و یوحنا ستایش فرشتگان را می‌شنود:

عیسی کیست؟

«که به آواز بلند می‌گویند، مستحق است، برّه ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.» (آیه ۱۲)

می‌بینیم که حال و هوای یوحنا در این سلسله وقایع چگونه دگرگون می‌شود. او در ابتدا از این که کسی قرار است بیاید و طومار را بگشاید، هیجان‌زده بود، اما سپس به‌خاطر پیدا نشدن فردی شایسته، دچار یأس و ناامیدی شد. هنگامی که فرشته به او گفت گریه نکند، زیرا کسی که شایسته است پیدا شده، شیر سبط یهودا، یوحنا انتظار داشت شیری قدرتمند با غرش برای گشودن طومار از راه برسد، اما در کمال تعجب، بره‌ای ذبح شده را مشاهده کرد. این تصویر، نمونه‌ای بارز از تضاد ژرف میان خواری و تعالی مسیح، میان رنج‌های او و پیروزی‌هایش است. همچنین، پیچیدگی شخصیت و ارزش بی‌نظیر او را به نمایش می‌گذارد.

عیسی در انجیل‌ها

اگر بخواهیم از کتاب مقدس بپرسیم که عیسی کیست، با پرسشی بنیادین روبه‌رو می‌شویم: چرا خداوند اراده فرمود تا چهار انجیل به جهان عطا شود؟ چرا تنها یک زندگینامه‌ی جامع و مانع از عیسی کافی نبود؟ خداوند، بنا به حکمت بی‌کران خویش، چهار تصویر از زندگینامه‌ی عیسی در اختیار ما قرار داده است که هر یک، از دریچه‌ای متفاوت به شخص و کار او می‌نگرند. در انجیل متی، با نگاهی یهودی روبه‌رو هستیم؛ تأکید بر این است که عیسی تحقق وعده‌های بی‌شمار عهدعتیق است و گواهی می‌دهد که او

مسیح کتاب مقدس

همان مسیح موعودی است که قرن‌ها پیش نوید آمدنش داده شده بود. انجیل مرقس، کوتاه و موجز، و فارغ از حاشیه‌پردازی، زندگی عیسی را همچون مشعلی فروزان از معجزات در سراسر فلسطین به تصویر می‌کشد. سپس به روایت لوقای پزشک، همراه پولس رسول در سفرهای بشارتی او به سرزمین‌های غیر یهودی، می‌رسیم. لوقا با ظرافت تمام، نشان می‌دهد که عیسی نه تنها برای نجات قوم یهود، بلکه برای رستگاری تمام انسان‌ها، از هر نژاد و زبان و قوم، آمده است. او همچنین با نقل تمثیل‌های گوناگون، دریچه‌ای به ژرفای تعالیم عیسی می‌گشاید. در نهایت، یوحنا، تصویری عمیقاً الهیاتی از مسیح ارائه می‌دهد و اثبات می‌کند که او تجسم حقیقت، نور جهان، و سرچشمه‌ی حیات جاودان است. نزدیک به نیمی از انجیل یوحنا به هفته‌ی پایانی زندگی عیسی، هفته‌ی رنج و فداکاری، اختصاص دارد؛ که شامل ورود باشکوه او به اورشلیم، آخرین آموزه‌هایش، و سپس خیانت، مصلوب شدن، مرگ و رستاخیز شکوهمندش می‌شود.

روایت‌های انجیل، افزون بر آنکه از زندگی و کار عیسی حکایت می‌کنند، انعکاس واکنش‌های مردم به او را نیز به نمایش می‌گذارند. واکنش چوپانانی را می‌بینیم که با شنیدن مژده‌ی میلاد عیسی، از دشت‌های اطراف بیت‌لحم به استقبالش شتافتند (لوقا ۲: ۸-۲۰). پاسخ شمعون پیر را مشاهده می‌کنیم که در روز تقدیم عیسی به معبد آمد و گفت: «الحال ای خداوند بنده‌ی خود را رخصت می‌دهی، به سلامتی برحسب کلام خود. زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، که آن را پیش روی جمیع امت‌ها مهیا ساختی.» (آیات

عیسی کیست؟

۲۹-۳۱). همچنین، شاهد حیرت معلمان هیکل از هوش و ذکاوت عیسی در کودکی هستیم (آیات ۴۱-۵۲). رسالت عمومی عیسی با گواهی یحیی تعمیددهنده آغاز می‌شود، کسی که او را در حال آمدن به رود اردن دید و بانگ برآورد: «اینک، برّه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد!» (یوحنا ۱: ۲۹). عیسی را از نگاه نیکو دیموس می‌بینیم که شبانه نزد او آمد و گفت: «او در شب نزد عیسی آمده به وی گفت، ای استاد می‌دانیم که تو معلّم هستی که از جانب خدا آمده‌ای؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد» (یوحنا ۳: ۲). عیسی را به عنوان معلمی می‌شناسیم که نه تنها در کودکی موجب شگفتی دانشمندان شد، بلکه در بزرگسالی نیز از نظر حکمت و دانش، برترین معلمان زمانه‌ی خود را پشت سر گذاشت. او را در حال گفتگو با زنی رانده شده از جامعه در کنار چاه کهن یعقوب در سامره می‌بینیم، گفتگویی که زن را به این اعتراف وامی‌دارد: «ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی» (یوحنا ۴: ۱۹). در ادامه‌ی این محاوره، عیسی حقیقت را بر او آشکار می‌کند و زن درمی‌یابد که با مسیح موعود روبه‌روست. او را در برابر پیلاتس می‌بینیم، جایی که پیلاتس اعلام می‌کند: «در این شخص هیچ عیبی نمی‌یابم» (لوقا ۲۳: ۴). سپس، کلماتی را می‌شنویم که در تاریخ مسیحیت جاودانه شده‌اند: «آن انسان!» (یوحنا ۱۹: ۵). نگاه یوزباشی به عیسی را در پای صلیب می‌بینیم که پس از دیدن مصلوب شدن، گفت: «فی‌الواقع این شخص پسر خدا بود!» (متی ۲۷: ۵۴). و در نهایت، توماس شکاک را می‌بینیم که پس از مشاهده‌ی عیسی رستخیز یافته، فریاد برآورد:

مسیح کتاب مقدس

«ای خداوند و ای من خدای من!» (یوحنا ۲۰: ۲۸).

خلاصه آنکه، با تصویری از شخصیتی بی بدیل در تاریخ بشر مواجه می‌شویم. عیسیایی که در انجیل‌ها مشاهده می‌کنیم، انسانی است سراپا پاکی و بی‌گناهی که می‌تواند به متهمانش بگوید: «کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟» (یوحنا ۸: ۴۶). این تصویر از عیسی، حقیقتاً شگفت‌انگیز و ستایش‌برانگیز است.

کتاب مقدس، افزون بر روایت‌های انجیل، خود نیز با زبان عیسی بر هویت او گواهی می‌دهد: «ز آنرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم» (یوحنا ۱۲: ۴۹). اگرچه عیسی چندی به‌خاطر برداشت‌های نادرست درباره‌ی مسیح موعود، چهره‌ی حقیقی خویش را در پرده نگاه داشت، اما گاه با ادعاهایی چنان بلند و بی‌مانند ظاهر می‌شد که همگان را به حیرت فرو می‌برد، مانند آنگاه که در انجیل یوحنا فرمود: «من نان حیات هستم. پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. این نانی است، که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.» (۶: ۴۸-۵۰). برخی از شنیدن این سخنان چنان خشمگین شدند که دیگر قدم در راه او نگذاشتند.

او همچنین فرمود: «من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوه‌ی بسیار می‌آورد، زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد» (یوحنا ۱۵: ۵). و در جایی دیگر می‌فرماید: «من در هستم» (۱۰: ۹)، یعنی راه رهایی. عیسی خود را با انبیای دروغین زمانه قیاس می‌کند که شبانانی

عیسی کیست؟

نالایق بودند و به جای مراقبت از گوسفندان، تنها به دنبال کسب و کار خویش بودند. او می‌فرماید: «من چوپان نیکو هستم. من گوسفندان خود را می‌شناسم و گوسفندان من نیز مرا می‌شناسند» (آیه ۱۴). و همچنین می‌فرماید: «من راه و راستی و حیات هستم» (۱۴: ۶).

شاید هیچ سخنی از او به اندازه‌ی این کلام شورانگیز نبود: «پدر شما ابراهیم شادی کرد، بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید. یهودیان بدو گفتند، هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟ عیسی بدیشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم» (یوحنا ۸: ۵۶-۵۸). او نگفت: «پیش از آنکه ابراهیم باشد، من بودم». بلکه فرمود: «من هستم». این و دیگر جملات «من هستم» در انجیل یوحنا، ریشه در دو واژه‌ی یونانی دارند: *egō* (من) و *eimi* (هستم). در زبان یونانی، *eimi* به تنهایی برای گفتن «من هستم» کافی است، اما عیسی به گفتن «*Eimi* راه و راستی و حیات» یا «*Eimi* در» بسنده نکرد. او هر دو واژه را به کار برد «*Egō eimi*»، که تأکیدی بر سخن او بود: «من هستم». اهمیت این موضوع از دید یهودیان قرن اول پوشیده نماند؛ یهودیان یونانی‌زبان، نام مقدس خدا را به صورت «*یَهُوه*» می‌نوشتند که به معنای «من هستم آنکه هستم» است. بنابراین، زمانی که عیسی این ساختار تأکیدی را در مورد خود به کار برد، به روشنی خود را با نام مقدس خدا هم‌هویت دانست.

به همین گونه، عیسی زمانی که از عنوان «پسر انسان» استفاده کرد، گویی اقتدار خدا را به تمامی برای خود ادعا کرد. این عنوان به کسی اشاره دارد که

مسیح کتاب مقدس

به پیشگاه قدیم‌الایام می‌آید و با ابرهای آسمان فرود می‌آید (دانیال ۷: ۱۳). عیسی با استفاده از این عبارت، فرمود: «بنابراین پسر انسان مالک سَبَّت نیز هست» (مرقس ۲: ۲۸). خداوند روز سَبَّت را برگزید و آن را مقرر فرمود، پس زمانی که عیسی فرمود که او مالک سَبَّت است، خود را با خدا یکی دانست. در موردی دیگر، او مردی را شفا بخشید تا علمای مذهبی بدانند که «پسر انسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست» (متی ۹: ۶؛ مرقس ۲: ۱۰؛ لوقا ۵: ۲۴). دشمنان عیسی از اینکه او «خود را مساوی خدا می‌ساخت»، خشمگین شدند (یوحنا ۵: ۱۸).

شهادت رسولان درباره‌ی عیسی

فراتر از آنچه در تصاویر انجیل می‌یابیم، کتاب مقدس شهادت رسولان را نیز درباره‌ی عیسی به ما ارزانی داشته است. پولس رسول، خدمت مسیح را به‌عنوان نجات‌دهنده برای ما آشکار ساخت. او کفار را تبیین کرد و توضیح داد که چگونه مسیح، به‌عنوان میانجی ما، رستگاری را برای ما به انجام رساند. تصویر مسیح در نامه‌های پطرس و یوحنا و در رساله‌ی عبرانیان نیز تکمیل می‌شود. در این رساله، مسیح «فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده» (عبرانیان ۱: ۳) معرفی می‌شود و بالاتر از فرشتگان، موسی و کاهنان هارونی عهدعتیق نشان داده می‌شود. از متی تا مکاشفه، محور اصلی عهدجدید، مسیح است. برخی در این مقام اعتراض می‌کنند و به این نکته اشاره دارند که تصویر عهدجدید از عیسی از قلم مردانی جانبدار و دارای اهدافی خاص به ما رسیده

عیسی کیست؟

است. آنان می‌گویند که انجیل‌ها تاریخ نیستند، بلکه تاریخ رستگاری‌اند و بر ترغیب مردم به پیروی از عیسی تأکید دارند. بی‌تردید نویسندگان اهدافی داشتند، اما این اهداف هرگز پنهان نبوده است. یوحنا ی رسول صراحتاً می‌گوید: «لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است، و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.» (یوحنا ۲۰: ۳۱).

این واقعیت که نویسندگان کتاب مقدس ایمان‌دار بودند و مشتاقانه دیگران را به ایمان دعوت می‌کردند، بر اعتبار و درستی آن‌ها می‌افزاید. اگر آنان بی‌اعتقاد بودند و در عین حال دیگران را به ایمان ترغیب می‌کردند، به ریاکاری محکوم می‌شدند. البته، ممکن است انسان در آنچه بیان می‌کند، دچار اشتباه شود، اما این واقعیت که آنان به پیام خود ایمان داشتند، حتی تا سرحد مرگ، نه تنها نباید اعتبار آن‌ها را کاهش دهد، بلکه بر ارزش و صحت شهادت آن‌ها می‌افزاید. آنچه آنان نگاشته‌اند، روایتی از تاریخ نجات است. این روایت تاریخ نجات است، زیرا آنان از موضع مورخانی بی‌طرف و بی‌علاقه ننوشته‌اند. و نوشته‌های آنها تاریخ است، زیرا آنان بر صحت شهادت خود تأکید می‌کردند.

عیسی در عهدعتیق

درمی‌یابیم که عیسی مسیح نه تنها در عهدجدید، بلکه در عهدعتیق نیز محور اصلی است. خیمه‌ی مقدسی که با جزئیات دقیق در خروج ۲۵ تا ۲۷ و ۳۰ توصیف شده، نمادی ژرف از خود عیسی است. در شخص و کار او،

مسیح کتاب مقدس

خیمه‌ی عهدعتیق به کمال می‌رسد. تمام جزئیات نظام قربانی عهدعتیق در خدمت مسیح به تحقق می‌پیوندد. کتاب‌های تاریخی نیز سرشار از الگوها و شخصیت‌هایی هستند که به مسیح موعود اشاره دارند؛ مانند داوود پادشاه، جد عیسی، که وعده داده شد پادشاهی ابدی از نسل او ظهور خواهد کرد (۲ سموئیل ۷).

کتاب‌های انبیا نیز مملو از اشاره‌هایی به مسیح موعود است، به‌ویژه کتاب اشعیا‌ی نبی که سخنانش در پیشگویی مسیح و کفاره‌ی او، گویی روایت شاهد عینی از رنج‌های عیسی است. تصادفی نیست که اشعیا، بیش از هر نبی دیگری، در عهدجدید نقل شده است. برای نمونه، فصل پنجاه و سوم اشعیا چنین می‌گوید:

«کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده، باشد؟ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد رویید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم. خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج دیده و مثل کسی که روی‌ها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم. لکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانبِ خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. و حال آنکه، به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد، و از زخم‌های او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده، بودیم و هریکی از ما به راه خود برگشته بود، و خداوند گناه جمیع ما را بروی نهاد.» (اشعیا ۵۳: ۱-۶)

عیسی کیست؟

از پیدایش تا مکاشفه، داستان عیسی مسیح به گونه‌ای روشن در برابر ما گشوده می‌شود. در این تصویر باشکوه از عیسی، انسانی کامل می‌بینیم، اما نه تنها انسان کامل؛ بلکه کسی را مشاهده می‌کنیم که به‌راستی «خدا با ما» است، خدای مجسم. در طول تاریخ، کلیسا همواره تلاش کرده است تا معنای آنچه کتاب‌مقدس درباره‌ی این شخص که هم کاملاً خدا و هم کاملاً انسان است، به ما می‌آموزد، درک کند. وفاداری به انسانیت عیسی و الوهیت مسیح برای داشتن پاسخی درست و کتاب‌مقدسی به سؤال او، «شما مرا که می‌دانید؟» ضروری است.

مسیحی که به او ایمان داریم، مسیحی که به او اعتماد می‌کنیم، باید واقعی باشد تا بتواند ما را نجات دهد. یک مسیح دروغین یا یک مسیح جایگزین، هرگز نمی‌تواند نجات‌بخش باشد. اگر کسی گمان کند که مسیح کتاب‌مقدس قادر به نجات نیست، چگونه می‌توان انتظار داشت که مسیحی خیالی، زاده‌ی ذهن انسان، توان نجات‌بخشی داشته باشد؟ جدا از کتاب‌مقدس، هیچ شناخت قابل‌اعتمادی از عیسی واقعی وجود ندارد. در نهایت، ایمان ما با عیسای کتاب‌مقدس، استوار می‌شود یا فرو می‌ریزد.

یک شخص، دو ذات

ما در عصری زندگی می‌کنیم که شخصیت مسیح، مایه‌ی بحث‌ها و جدل‌های عمیق میان الهی‌دانان است. تلاش‌های علمی و آکادمیک بی‌شماری برای نفوذ به ورای تصویر عهدجدید از عیسی و کشف «چهره‌ی واقعی عیسی تاریخی» انجام شده است. این تلاش‌ها که به دنبال عبور از دیوار تاریخ و کشف حقیقت پنهان در پس شهادت رسولان اولیه هستند، بیش از آنکه به درک ما از عیسی واقعی بیفزایند، تعصبات و پیش‌داوری‌های محققان را آشکار ساخته‌اند. آنچه آنان در پس پرده کشف کردند، نه عیسی واقعی، بلکه عیسی‌ای بود که بر اساس تفکرها و پیش‌فرض‌های خودشان ساخته بودند.

عیسی کیست؟

با این حال، این مسئله تازه‌ای نیست. در قرن چهارم، جنجال آریانیسم کلیسا را به تشکیل شورای نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی کشاند. جنجال دیگری نیز در قرن پنجم موجب تشکیل شورای جهانی کلسدون در سال ۴۵۱ میلادی شد. قرن نوزدهم شاهد ظهور لیبرالیسم بود و در قرن بیستم گروهی با نام «سمینار عیسی» ظهور کردند که هر کدام تلاش داشتند تعریفی از مسیح ارائه دهند، بی‌آنکه به جامعیت و تمامیت کتاب مقدس پایبند باشند. کلیسا، بارها و بارها، ناگزیر شده است تا درک خود از شخص مسیح را تعریف و از آن دفاع کند.

دو بدعت

قرن پنجم میلادی، شاهد دو یورش سهمگین به حوزه‌ی راست‌دینی مسیحی بود. نخست، انحراف مونوفیزیت‌ها که توسط مردی به نام اوتیخس بنیان نهاده شد. واژه‌ی مونوفیزیت از پیشوند *mono* به معنای «یک» و *physis* به معنای «ذات» گرفته شده است. مونوفیزیت‌ها بر این پندار بودند که مسیح تنها یک ذات دارد و اینکه او یک شخص با دو ذات - الهی و انسانی - نیست. حتی پیش از اوتیخس، برخی دیگر نیز چنین استدلال کرده بودند که مسیح تنها یک ذات دارد. گروهی می‌گفتند مسیح صرفاً انسانی است و هیچ الوهیتی ندارد، در حالی که دیگران، مانند دوسیتیت‌ها، بر این باور بودند که مسیح کاملاً الهی است و هیچ جنبه‌ی انسانی ندارد. اوتیخس نظریه‌ای مطرح کرد که بر اساس آن، مسیح دارای ذاتی «خدایی-انسانی» است. این اصطلاح از کلمات یونانی *theos* به معنای «خدا» و

یک شخص، دو ذات

anthrōpos به معنای «انسان» مشتق شده است. اوتیخس معتقد بود ذات مسیح نه کاملاً الهی است و نه کاملاً انسانی، بلکه ترکیبی از این دو می‌باشد.

انحراف بزرگ دیگر این دوره، نسطوریانیسم بود. نسطوریوس استدلال می‌کرد که چون مسیح دارای دو ذات متمایز - یکی الهی و دیگری انسانی - است، بنابراین او باید دو شخصیت متمایز نیز داشته باشد. به بیان دیگر، اگر دو ذات وجود دارد، باید دو شخص نیز وجود داشته باشد. به این ترتیب، آموزه‌ی مسیح از دو سو مورد تهاجم قرار گرفت: از یک سو، ذات دوگانه‌ی مسیح با تبدیل آن به ترکیبی مبهم از الهی و انسانی انکار می‌شد و از سوی دیگر، دو ذات مسیح تأیید می‌شد، اما وحدت آن‌ها به چالش کشیده می‌شد.

شورای کلسدون

این دو بدعت، کلیسای مسیحی را بر آن داشت تا شورای کلسدون را تشکیل دهد. از بطن این شورا، تعریف تاریخی و ساختارمند ذات دوگانه‌ی مسیح ارائه شد: اینکه مسیح یک شخص با دو ذات است. بر اساس این آموزه، مسیح *vera homo, vera Deus*، یعنی «به‌راستی انسان و به‌راستی خدا» است. مسیح دارای یک ذات انسانی حقیقی و یک ذات الهی حقیقی است و این دو ذات، به‌گونه‌ای کامل و بی‌نقص، در یک شخص متحد شده‌اند.

عیسی کیست؟

شورای کلسدون، علاوه بر این تأیید، چهار حکم تکذیبیه نیز صادر کرد. در طول تاریخ، کلیسا برای تبیین برخی مفاهیم الهی از روش تکذیبیه استفاده کرده است. به عنوان مثال، می توان خدا را با آنچه نیست تعریف کرد: او نامتناهی است، یعنی متناهی نیست. او تغییرناپذیر است، یعنی تغییرپذیر نیست. به همین ترتیب، نویسندگان اعتقادنامه ی کلسدون نیز با بیان چهار حکم تکذیبیه، اذعان داشتند که مسیح به راستی انسان و به راستی خدا است و این دو ذات در او بدون هیچ گونه آمیختگی، ابهام، جدایی یا تقسیم، به طور کامل متحد شده اند.

دو تکذیبیه ی اول، که در رد بدعت مونوفیزیت ها بیان شد، تأکید می کند که دو ذات الهی و انسانی مسیح با یکدیگر ترکیب و ادغام نشده اند تا موجب ایجاد ذاتی خدایی-انسانی شوند. ذات انسانی همیشه انسانی باقی می ماند و محدودیت های ذاتی خود را دارد، در حالی که ذات الهی همواره الهی است و تمام صفات الهی را حفظ می کند. برای مثال، ذهن الهی مسیح در هنگام تجسم، از علم مطلق خود چیزی نکاست. ذهن الهی بر همه چیز آگاه بود، حتی اگر ذهن انسانی او محدود به دانش محدود انسانی بود. دو تکذیبیه دوم که در پاسخ به نسطوریانیسم مطرح شد، تأیید می کند که دو ذات مسیح به طور جدایی ناپذیر و کامل در یک شخص، یعنی شخص مسیح متحد شده اند. به گونه ای که دو شخص مجزا - انسانی و الهی - وجود ندارد، بلکه تنها یک شخص الهی-انسانی - وجود دارد، یعنی خدا-انسان.

یک شخص، دو ذات

یگانه و بی‌همتا (Sui Generis)

کلیسا همواره در چالش تبیین و توضیح مفاهیم مرتبط با یک شخص در دو ذات بوده است، به‌ویژه هنگام بررسی برخی سخنان عیسی. در جایی، شاگردان از او پرسیدند: «نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟» عیسی پاسخ داد: «اما از آن روز و ساعت هیچ‌کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.» (متی ۲۴: ۳، ۳۶). به عبارت دیگر، عیسی به شاگردانش گفت که زمان پایان جهان را نمی‌داند. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا این سخن از ذات انسانی او نشأت گرفته یا از ذات الهی؟ هنگامی که به زندگی عیسی در صفحات کتاب مقدس می‌نگریم، برخی اعمال او به‌وضوح به ذات انسانی او نسبت داده می‌شود. برای نمونه، زمانی که عیسی در باغ جتسیمانی عرق کرد، آیا این یک تجلی الهی بود؟ آیا انتظار داریم خدا عرق کند؟ قطعاً نه. خدا گرسنه نمی‌شود، خونریزی نمی‌کند، و گریه نمی‌کند. از همه مهم‌تر، ذات الهی بر روی صلیب نمرد؛ اگر ذات الهی می‌مرد، کل جهان از بین می‌رفت. این رویدادها، گواه روشنی بر انسانیت عیسی هستند.

به همین قیاس، وقتی عیسی گفت که از زمان پایان جهان آگاه نیست، این بیانی از ذات انسانی او بود. برخی ایراد می‌گیرند که اگر خدا همه‌چیز را می‌داند و اگر در مسیح اتحاد کاملی میان ذات الهی و انسانی وجود دارد، چگونه ممکن است چیزی باشد که عیسی نداند؟ این اعتراض مانند این است که بپرسیم چگونه عیسی با داشتن ذات الهی، گرسنگی را تجربه کرد،

عیسی کیست؟

در حالی که کتاب مقدس به صراحت می گوید که او گرسنه شد. نکته‌ی مهم، تمایز قائل شدن میان ذات الهی و انسانی است تا این دو با هم اشتباه گرفته نشوند و چنان در هم آمیخته نشوند که هویت و واقعیت هر یک به فراموشی سپرده شود.

این واقعیت که عیسی زمان پایان جهان را نمی دانست، به معنای جدایی میان ذات انسانی و الهی او نیست. هیچ جدایی وجود ندارد؛ اما یک تمایز هست. ذهن انسانی او همواره در وحدت با ذهن الهی او است. در عهد جدید می بینیم که عیسی اغلب دانشی ماوراء طبیعی را آشکار می کند و حقایقی را بیان می کند که هیچ انسانی نمی توانست بداند. این دانش از کجا می آمد؟ از کسی که دانای مطلق است. با این حال، انتقال دانش از ذات الهی به ذات انسانی با اینکه ذات الهی، ذات انسانی را در خود محو کند و ذهن انسانی مسیح را الهی سازد، تفاوت دارد. ذهن انسانی مسیح به ذهن الهی دسترسی داشت، اما این دو یکی نبودند. بنابراین، برخی چیزها وجود داشت که عیسی، بر اساس ذات انسانی خود، از آن‌ها بی خبر بود.

این موضوع حتی توماس آکویناس، الهی دان معروف قرن سیزدهم، را نیز به حیرت واداشت. او نظریه‌ای به نام «تطبیق» ارائه کرد و گفت که عیسی باید زمان پایان جهان را می دانست، زیرا او خدای مجسم است. آکویناس معتقد بود که با توجه به اتحاد کامل دو ذات او، غیرممکن است که ذهن الهی چیزی را بداند که ذهن انسانی از آن بی خبر باشد. بنابراین، به گفته‌ی او، عیسی باید می دانست و تصمیم گرفته بود آن را فاش نکند، زیرا پاسخ

یک شخص، دو ذات

برای شاگردان بیش از حد مرموز یا پیچیده بود. اما با کمال احترام به توماس، اگر عیسی گفته بود که نمی‌داند، در حالی که واقعاً می‌دانست، او دروغ گفته بود، و حتی یک دروغ او را از مقام نجات‌دهنده محروم می‌کرد. ما باید سخنان عیسی درباره‌ی محدودیت‌های دانش انسانی او را جدی بگیریم.

بنابراین، دو تکذیبیه اول اعتقادنامه‌ی کلسدون «بدون آمیختگی و بدون سردرگمی» برای پاسخ به بدعت مونوفیزیت‌ها تنظیم شدند. دو تکذیبیه دیگر «بدون جدایی و بدون تقسیم» برای مقابله با بدعت نسطوری نوشته شدند و تأیید کردند که حضور دو ذات در عیسی به این معنا نیست که او دو شخص است. این چهار تکذیبیه، مرزهایی را برای درک راز تجسم تعیین می‌کنند. من بر کلمه‌ی «راز» تأکید می‌کنم، زیرا حتی با فرمول‌بندی‌هایی که کلیسا ارائه کرده است، هیچ‌کس هرگز نتوانسته است به عمق این راز نفوذ کند که چگونه مسیح می‌تواند هم واقعاً خدا و هم واقعاً انسان باشد. ما کسی را داریم که *Sui Generis* است: او یگانه و بی‌همتا است. تنها یک شخص در تمام تاریخ بشر تاکنون خدای مجسم بوده است، و راز تجسم فراتر از درک کامل ما است.

انسانی و الهی

اعتقادنامه‌ی کلسدون، دو ارزش بنیادین دارد. نخست، تأکیدی که هر مسیحی باید به آن پایبند باشد: مسیح به‌راستی انسان و به‌راستی الهی

عیسی کیست؟

است. دوم، هنگامی که کلیسا در پی تبیین ماهیت وحدت دو ذات مسیح است، به اصول تکذیبیه بازمی‌گردد و بدین ترتیب، مرزهایی را تعیین می‌کند که نباید از آن‌ها عبور کرد. آن‌سوی این مرزها، چیزی جز بدعت یافت نمی‌شود. یکی از استادان دانشگاه الهیات من به شاگردانش می‌گفت: «اگر بخواهید به‌طور عینی در مورد اتحاد ذات انسانی و ذات الهی فکر کنید، اگر از چارچوب تکذیبیه‌های تعیین‌شده توسط کلسدون فراتر روید، باید بدعت خود را انتخاب کنید.» اعتقادنامه‌ی کلسدون ما را محدود می‌کند، به‌گونه‌ای که مهم نیست دو ذات را چگونه تصور کنیم، نباید آن‌ها را به‌صورت ترکیبی یا کاملاً جدا از یکدیگر در نظر بگیریم. این دو ذات متحد هستند، اما متمایز.

عبارت کلیدی «هر ذات ویژگی‌های خود را حفظ می‌کند»، یکی از عبارات مهم این اعتقادنامه می‌باشد که شوربختانه در طول تاریخ نادیده گرفته شده است. مسیح هیچ‌یک از صفات الهی خود را کنار نگذاشت. ذات الهی مسیح ازلی، نامتناهی، تغییرناپذیر، دانای مطلق و قادر مطلق است. ذات انسانی نیز ویژگی‌های انسانیت را حفظ می‌کند؛ محدود است و به زمان و مکان وابسته. ساختار اعتقادنامه‌ی کلسدون، در مطالعه‌ی شخص مسیح، راهنمای ماست تا از مرزهایی که کلیسا برای حفظ این راز بزرگ تعیین کرده است، فراتر نرویم.

نام‌های عیسی

یکی از جنبه‌های شگفت‌انگیز کتاب مقدس، توجه و اهمیتی است که به نام‌ها و عنوان‌ها داده شده است. نام‌ها و عنوان‌های بسیاری برای خدای پدر وجود دارد که هر یک، پرده از جنبه‌ای از شخصیت او برمی‌دارد. همین امر در مورد عیسی نیز صدق می‌کند.

به یاد دارم که روزی محققى در یکی از گردهمایی‌های دانشگاه الهیات مسیحی سخنرانی کرد. حاضران انتظار داشتند که یک بحث علمی و پژوهشی بشنوند، اما سخنران با کاری غیرمنتظره همه را شگفت‌زده کرد؛ او به سادگی شروع به قرائت نام‌ها و عنوان‌های عیسی کرد که در کتاب مقدس آمده بود: «خداوند»، «پسر خدا»، «پسر انسان»، «پسر داوود»، «عمانوئیل»، «کلمه» و

عیسی کیست؟

بسیاری دیگر. بیان تمام این نام‌ها و عنوان‌ها، چهل و پنج دقیقه به طول انجامید. هر یک از این نام‌ها، جنبه‌ای از شخصیت یا کار مسیح را بر ما روشن می‌سازد. در این فصل، قصد دارم به برخی از برجسته‌ترین عنوان‌هایی که در عهدجدید به عیسی نسبت داده شده‌اند، بپردازم.

مسیح

ما او را بیشتر با نام عیسی مسیح می‌شناسیم، اما این نام واقعی او نیست. نام او عیسی، عیسی پسر یوسف، و یا عیسی ناصری است. «مسیح» لقبی است که بیش از هر لقب دیگری در کتاب مقدس به او اطلاق شده است. گاهی کتاب مقدس ترتیب را تغییر می‌دهد و از «مسیح عیسی» سخن می‌گوید. واژه‌ی «مسیح» از کلمه‌ی یونانی *christos* گرفته شده که ترجمه‌ی واژه‌ی عبری *messiah* است و به معنای «کسی که مسح شده» می‌باشد.

هنگامی که عیسی نخستین خطابه ثبت‌شده‌ی خود را در کنیسه ایراد فرمود، از کتاب اشعیا نبی خواند: «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوییدگان را آزاد سازم، و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم» (لوقا ۴: ۱۸-۱۹). این متن درباره‌ی نجات‌دهنده‌ای مورد انتظار، یعنی مسیح، صحبت می‌کند. پس از خواندن این متن، عیسی به شنوندگان گفت: «امروز این نوشته در گوش‌های شما تمام شد.» (آیه ۲۱) او با این سخن خود را همان مسیح پیشگویی‌شده در کتاب اشعیا معرفی کرد.

نام‌های عیسی

به همین ترتیب، شاگردان عیسی نیز او را به‌عنوان مسیح، یعنی تحقق انتظارهای مسیحایی عهدعتیق، شناختند. وقتی عیسی از شاگردانش پرسید: «شما می‌گویید که من کیستم؟» شمعون پطرس پاسخ داد: «که تویی مسیح، پسر خدای زنده!». (متی ۱۶: ۱۶)

مفهوم «مسیح» بسیار پیچیده و عمیق است، اما در مکاشفهی پیش‌روندهی کتاب‌مقدس، نکات مختلفی در باره‌ی نقش، شخصیت و ذات مسیح وجود دارد که او را نجات‌دهنده‌ی قوم خود، اسرائیل، معرفی می‌کند. به یک معنا، برای اینکه عیسی به‌راستی «مسیح» باشد، باید شبان، پادشاه، بره و بنده‌ی رنج‌کشیده‌ای باشد که همه‌ی این نقش‌ها در کتاب اشعیا پیشگویی شده بود. این ویژگی‌ها به شکلی شگفت‌انگیز در او گرد هم می‌آیند. در واقع، یکی از شواهد بارز الهام الهی کتاب‌مقدس، شیوه‌ی همگرایی و تحقق تمامی انتظارهای مسیحایی عهدعتیق در یک شخص و به گونه‌ای چشمگیر است. در رؤیای یوحنا در مکاشفه ۵، او را به انتظار دیدن شیر یفرائیم (آیه ۵)، اما او بره‌ای را دید (آیه ۶). عیسی هر دو را در خود جمع کرده بود. او هم شیر یهودا است، پادشاه جدید اسرائیل، و همچنین بره‌ای که به نمایندگی از قوم خود کشته شد.

خداوند

دومین عنوان پُرکاربرد برای عیسی در عهدجدید، واژه‌ی «خداوند» است. این عنوان، نخستین باورنام‌هی جامعه‌ی مسیحی را شکل داد: *lēsous ho kurios*.

عیسی کیست؟

یعنی «عیسی خداوند است». این اعتراف ایمان، در مرکز کشمکش‌ها و مخالفت‌هایی بود که کلیسای نخستین با مقامات رومی تجربه کرد. شهروندان رومی مجبور بودند که به‌طور علنی جمله‌ی *Kaiser kurios*، یعنی «قیصر خداوند است» را بر زبان آورند. مسیحیان اولیه، با وجود تعهد عمیق به دستورات مسیح و رسولان مبنی بر اطاعت از حاکمان و قوانین کشوری، از انجام این کار سر باز زدند. آنان مراقب بودند که مالیات خود راپردازند و از قوانین دولت پیروی کنند، اما هرگز به قیصر عنوان و افتخاری را که شایسته‌ی «خداوند» بود، نسبت نمی‌دادند.

واژه‌ی «خداوند» همیشه در عهدجدید به معنای والا و باشکوه خود به کار نرفته است. در واقع، کلمه‌ی یونانی *kurios* در سه معنای متمایز استفاده شده است.

نخست، واژه‌ی *kurios* به‌عنوان یک شکل ساده و مودبانه‌ی خطاب کردن به کار می‌رفته است، مانند کلمه‌ی انگلیسی *sir* (آقا). وقتی در عهدجدید می‌بینیم که مردم برای نخستین بار با عیسی ملاقات می‌کنند و او را «خداوند» خطاب می‌کنند، نباید فوراً نتیجه بگیریم که آن‌ها درک عمیقی از عظمت و جلال مسیح داشته‌اند. احتمالاً او را به شیوه‌ای مودبانه مورد خطاب قرار داده‌اند. البته، همین کلمه حتی در زبان انگلیسی می‌تواند معنای والاتری نیز داشته باشد، مانند انگلستان، که در آنجا به کسی که لقب شوالیه دریافت کرده است، «سِر» (*Sir*) گفته می‌شود، مانند سِر وینستون چرچیل.

دومین کاربرد *kurios* در عهدجدید، با اشاره به مالک بردگان است. این

نام‌های عیسی

اصطلاح به فرد ثروتمندی اطلاق می‌شده است که برده‌هایی را به خدمت گرفته بود. برده، که در یونانی *doulos* نامیده می‌شد، نمی‌توانست بدون تعلق به یک *kurios* (خداوند یا مالک) وجود داشته باشد. پولس رسول به دفعات از این معنا استفاده کرده و خود را *doulos* عیسی مسیح نامیده است. او مؤمنان را نیز تشویق می‌کرد که خود را به همین شکل ببینند: «زیراکه به قیمتی خریده شدید» (اول قرن‌تیاں ۶: ۲۰، ۷: ۲۳). وقتی اعتراف می‌کنیم که عیسی خداوند است، این حقیقت را می‌پذیریم که مسیح با کفاره‌ی خود ما را خریده است و ما متعلق به او هستیم.

سومین و والاترین کاربرد اصطلاح *kurios* در عهدجدید، کاربرد آن برای شخص امپراتور است. قیصر تلاش می‌کرد این عنوان را به خود نسبت دهد و این امر، موجب ایجاد مشکلات زیادی برای مسیحیان شد. با این حال، ممکن است کسی این عنوان را تنها به صورت زبانی و بدون باور و اعتقاد واقعی به کار ببرد. این همان نکته‌ای است که عیسی به آن اشاره کرده است: «این قوم به زبان‌های خود به من تقرب می‌جویند و به لب‌های خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است» (متی ۱۵: ۸). اما عهدجدید به ما می‌گوید: «احدی جز به روح‌القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت» (اول قرن‌تیاں ۱۲: ۳). این گفته، به‌ظاهر با هشدار عیسی در پایان موعظه‌ی کوه در تناقض است:

«نه هر که مرا، خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده‌ی پدر مرا که در آسمان است، به‌جا آورد. بسا در آن روز مرا خواهند

عیسی کیست؟

گفت، خداوند، خداوند، آیا به نام تو نبوت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم؟ آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که، هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید.» (متی ۷: ۲۱-۲۳)

پس چرا کتاب مقدس می گوید هیچ کس نمی تواند عیسی را «خداوند» بنامد مگر به وسیله ی روح القدس؟ برخی می گویند این عبارت مبهم است؛ به بیان دیگر، آنچه حذف شده و باید اضافه شود این است که هیچ کس نمی تواند صادقانه عیسی را «خداوند» بنامد مگر اینکه روح القدس این توانایی را به او داده باشد. برخی دیگر معتقدند که این عبارت به آزار و اذیتی اشاره دارد که برخی به خاطر اعلام عمومی ایمان خود به خداوندی مسیح تجربه کردند.

اهمیت واقعی عنوان «خداوند» را می توان در ترجمه ی آن از عهدعتیق یافت. همان طور که مسیح عنوان های زیادی در عهدجدید دارد، خدا نیز در عهدعتیق با عنوان های متعددی خوانده شده است. نام او در عهدعتیق *یَهُوه* (*Yahweh*) است که به «خداوند» ترجمه شده و معمولاً در کتاب مقدس با حروف کوچک بزرگ - خداوند - نشان داده می شود. اما وقتی «خداوند» بدون آن حروف کوچک نوشته می شود، در حقیقت ترجمه ی کلمه ی عبری *Ado-nai* (آدونای) است که والاترین عنوان اسرائیلیان برای خدا بود و به فرمانروایی و حاکمیت مطلق او بر همه ی آفریده ها اشاره دارد. برای نمونه، در مزمور ۸ آمده است: «ای *یَهُوه* [*Yahweh*]، خداوند ما [*Adonai*]، چه مجید است،

نام‌های عیسی

نام تو در تمامی زمین که جلال خود را فوق آسمان‌ها گذارده‌ای» (مزمور ۸: ۱). در عهدجدید، در سرود پولس رسول می‌خوانیم:

«پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت، و تا به موت؛ بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید. از این جهت خدا نیز او را به‌غایت سرافراز نمود، و نامی را که فوق از جمیع نام‌ها است، بدو بخشید. تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است، خم شود، و هر زبانی اقرار کند، که عیسی مسیح، خداوند است، برای تمجید خدای پدر. فیلیپیان.» (فیلیپیان ۲: ۵-۱۱)

نامی که فراتر از هر نام است، در حقیقت همان عنوانی است که خدا به عیسی می‌دهد: خداوند. او *Kurios* است؛ او آدونای است، برای جلال خدای پدر.

پسر انسان

«پسر انسان»، سومین عنوان پرکاربرد برای عیسی در عهدجدید است. اگرچه از نظر فراوانی در رتبه‌ی سوم قرار دارد، اما بدون شک این لقب، اصلی‌ترین و محوری‌ترین عنوانی است که عیسی برای معرفی خویش برگزیده است، و همین امر بسیار حائز اهمیت است. از میان بیش از هشتاد مورد استفاده از این عنوان در عهدجدید، تنها سه مورد آن توسط دیگران و بقیه همه از زبان خود عیسی بیان شده است. این واقعیت به‌وضوح ادعای منتقدان مدرنیست را که

عیسی کیست؟

می‌گویند تصویر عهدجدید از عیسی ساخته و پرداخته‌ی شاگردان اوست، رد می‌کند. اگر شاگردان عیسی چنین کرده بودند، طبیعی بود که از القاب و عناوین مورد علاقه‌ی خود استفاده می‌کردند، نه از عنوانی که عیسی برای خود برگزیده بود.

عیسی با استفاده‌ی زیاد از عنوان «پسر انسان» این پیام را می‌داد که: «من خود را این‌گونه معرفی می‌کنم.» برخی این لقب را نشانه‌ای از فروتنی عیسی می‌دانند و معتقدند که او از القاب باشکوه‌تر و والاتر چشم‌پوشی کرده و این عنوان را برای همذات‌پنداری با انسان‌های عادی برگزیده است. این عنوان در کتاب حزقیال نیز دیده می‌شود، جایی که خداوند بارها نبی را با این عنوان خطاب می‌کند. در این متن، «پسر انسان» بر انسانیت و ضعف طبیعی نبی تأکید دارد و تا حدی به شبیه شدن مسیح به ما در انسانیت اشاره می‌کند. با این حال، معنای اصلی این عنوان در کاربرد عیسی، به پیشگویی‌های کتاب دانیال بازمی‌گردد.

در رؤیای دانیال نبی، او به آسمان برده می‌شود و خداوند، که به‌عنوان «قدیم‌الایام» بر تخت داوری نشسته است، شخصی را که «شبیه پسر انسان» است، به حضور خود می‌پذیرد. این فرد، بر ابرهای جلال به پیشگاه خداوند می‌آید و به او قدرت داوری جهان داده می‌شود (دانیال ۷: ۱۳-۱۴). در عهدجدید، «پسر انسان» به وجودی آسمانی اشاره دارد که به زمین فرود آمده و تجسم اقتدار الهی است. او برای داوری جهان می‌آید، زیرا مظهر روز خداوند و تجلی حضور الهی است. بنابراین، این عنوانی والا و منحصر به فرد است که در

نام‌های عیسی

عهدجدید به عیسی داده شده است.

اینکه «پسر انسان» وجودی باشکوه و پر قدرت است، امری بدیهی است. این عظمت نه تنها در تصویر عهدعتیق دیده می‌شود، بلکه در درک و بیان خود عیسی نیز آشکار است. عیسی «پسر انسان» را با آفرینش مرتبط ساخت و فرمود: «بنابر این پسر انسان مالک سَبَّت نیز هست.» (مرقس ۲: ۲۸). ادعای مالکیت بر سبت در واقع ادعای فرمانروایی و مالکیت بر تمام آفرینش است. روز سبت تنها بخشی از شریعت موسی نبود، بلکه فرمانی الهی بود که از سوی خداوند آفرینش صادر شده بود. عیسی همچنین فرمود: «لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعتِ آمرزیدنِ گناهان بر روی زمین هست، مفلوج را گفت، تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته به خانه‌ی خود برو.» (لوقا ۵: ۲۴). در اینجا، عیسی ادعای قدرتی کرد که از دید یهودیان، تنها به خدا تعلق داشت. یهودیان از این ادعا چشم‌پوشی نکردند و دقیقاً به همین دلیل، یعنی ادعاهای عیسی در مورد الوهیت، در صدد قتل او برآمدند. «پسر انسان» از آسمان آمد تا جهان را داوری کند. او گوسفندان را از بزها جدا خواهد کرد و در پایان جهان، با شکوه و جلال و بر فراز ابرهای آسمان باز خواهد گشت.

پسر خدا

عهدجدید به‌ندرت به مواردی اشاره می‌کند که صدای خداوند از آسمان شنیده شده باشد، اما هرگاه این اتفاق رخ داده، معمولاً برای اعلام امری خطیر و شگرف بوده است. دو نمونه‌ی برجسته از این موارد، اشتیاق خدا را برای معرفی

عیسی کیست؟

عیسی مسیح به عنوان پسر خویش به وضوح نشان می‌دهد. نخست، هنگام تعمید عیسی، آسمان گشوده شد و صدای خدای پدر شنیده شد: «که این است، پسر حبیب من که از او خشنودم.» (متی ۳: ۱۷). دومین مورد، تغییر هیأت عیسی بر فراز کوه است، جایی که خدای پدر از آسمان اعلام کرد: «پسر حبیب من، از او بشنوید.» (مرقس ۹: ۷). بنابراین، لقبی که از سوی خدا به عیسی اعطا شد، «پسر خدا» است.

این عنوان در طول تاریخ کلیسا، به ویژه در قرن چهارم میلادی، موجب مباحثات و جنجال‌های فراوانی شد. در آن زمان، جنبش آریانیسم به رهبری آریوس، آموزه‌ی تثلیث را با این استدلال انکار کرد که عیسی مخلوق است و نه خالق. آریوس با استناد به آیاتی نظیر «نخست‌زاده‌ی تمامی آفریدگان» (کولسیان ۱: ۱۵) و «پسر یگانه‌ی پدر» (یوحنا ۱: ۱۴) استدلال کرد که عیسی آغازی در زمان داشته، بنابراین مخلوق است. او باور داشت که اگر عیسی زاده شده باشد، این به معنای آن است که او ازلی نیست و اگر ازلی نباشد، یک مخلوق است. بنابراین، نسبت دادن الوهیت به عیسی، از دیدگاه آریوس، کفر و مستلزم پرستش یک مخلوق بود. همین مناقشه و جدال امروزه نیز میان ایمانداران مسیحی و فرقه‌هایی مانند مورمون‌ها و شاهدان یهوه وجود دارد که با وجود باور به برتری و جایگاه رفیع مسیح نسبت به فرشتگان و دیگر مخلوقات، الوهیت کامل او را انکار می‌کنند.

همین مناقشه منجر به تشکیل شورای نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی شد. در این شورا، اعتقادنامه‌ی نیقیه به تصویب رسید که پاسخی قاطع به اتهامات

نام‌های عیسی

آریانیسم ارائه می‌داد. این پاسخ در جمله‌ی معروف «نخست‌زاده، نه مخلوق» نهفته است. برای یونانیان، این عبارت به‌ظاهر متناقض بود. «زاده شدن» در مفهوم رایج آن، دلالت بر داشتن یک آغاز دارد. اما هنگامی که این عبارت در مورد عیسی به‌کار می‌رود، به ویژگی منحصربه‌فرد و ازلی او اشاره دارد که او را از تمام مخلوقات متمایز می‌سازد. عیسی مونوگِنِس (*monogenēs*)، یعنی «نخست‌زاده» است. این بدان معناست که عیسی، و تنها عیسی از پدر مولود شده، آن هم به‌گونه‌ای ازلی و بدون آغاز.

این ویژگی منحصربه‌فرد، نه تنها به ذات ازلی عیسی اشاره دارد، بلکه نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی صمیمانه و یگانه‌ی او با پدر نیز هست. در عهدجدید، مفهوم «پسر بودن» غالباً به اطاعت اشاره دارد. بنابراین، از منظر کتاب‌مقدس، «پسر خدا» بودن به معنای داشتن رابطه‌ای منحصربه‌فرد و سرشار از اطاعت نسبت به اراده‌ی خداوند است. همچنین، مفهوم «نخست‌زاده» بیشتر به برتری و عظمت اشاره دارد تا به روابط زیست‌شناختی. واژه‌ی «نخست‌زاده»، که ریشه‌ای یونانی دارد، سرشار از مفاهیم یهودی است. شورای نیقیه، با استفاده از فرمول «نخست‌زاده، نه مخلوق»، نه تنها به کتاب‌مقدس وفادار ماند، بلکه از هرگونه بی‌منطقی پرهیز کرد.

هر نام و عنوانی که در عهدجدید به عیسی نسبت داده شده است، معنای ویژه‌ای دارد. هر یک از این نام‌ها و عنوان‌ها، پرده از حقیقتی درباره‌ی اینکه او کیست و چه کرده است، برمی‌دارد. شخص و کار او در صحنه‌ی زندگی به هم می‌پیوندند و تصویری شگفت‌انگیز و بی‌مانند را به نمایش می‌گذارند.

صورت‌های مسیح

در سراسر کتاب مقدس، مسیح را در صورت‌ها و حالت‌های مختلف مشاهده می‌کنیم؛ به این معنا که او در زمان‌های گوناگون، نقش‌های متفاوتی ایفا کرده است. با این حال، بحث درباره‌ی صورت‌های مسیح از تولد او در بیت‌لحم آغاز نمی‌شود، بلکه باید از حالت پیش از تجسم او شروع کنیم. یوحنا ی رسول در این خصوص می‌نویسد::

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود ... و کلمه جسم گردید، و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته‌ی پسر یگانه‌ی پدر.» (یوحنا ۱: ۱، ۱۴)

این بیان تأکید می‌کند که مسیح «که در تاریخ بشری و در فضای زمانی ظاهر

صورت‌های مسیح

شد» پیش از تولد و حتی پیش از آفرینش جهان وجود داشته است. ذات الهی او ازلی و ابدی است و با پدر یکی است. در عیسی مسیح، تنها با تولد یک نوزاد مواجه نیستیم، بلکه با تجسم خداوند، یعنی شخص دوم تثلیث اقدس روبرو هستیم..

عیسی در طول خدمت زمینی‌اش، بارها به صورت پیشین و ازلی خویش اشاره کرد. به‌عنوان نمونه:

«آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.»
(یوحنا ۸: ۵۸)

«و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.» (یوحنا ۱۷: ۵)

عیسی پیش از تولدش در بیت‌لحم، تجسم نیافته بود. این موضوع باعث می‌شود که بسیاری این پرسش را مطرح کنند که آیا می‌توان اثری از مسیح را در عهدعتیق یافت؟ برخی، به فرماندهی لشکر خداوند که یوشع در جریان نبردهای خود با او روبرو شد (یوشع ۵: ۱۳-۱۵) یا به شخصیت مرموز مَلْکِیَصِدِّق، که ابراهیم به او ده‌یک داد و از او برکت گرفت (پیدایش ۱۴: ۱۸-۲۰)، اشاره می‌کنند و گمان می‌برند که این شخصیت‌های مرموز، در واقع، مسیح بوده‌اند. با این حال، حتی اگر چنین باشد، این ظهورات را نمی‌توان تجسم مسیح دانست. کسانی که باور دارند این شخصیت‌های عهدعتیق، ظهورات پیشین مسیح بوده‌اند، این موارد را «کریستوفانی» می‌نامند. واژه‌ی

عیسی کیست؟

«تئوفانی» به معنای تجلی خداوند نادیدنی است؛ بنابراین، «کریستوفانی» به معنای تجلی و ظهور شخص دوم تثلیث، پیش از تولد او است.

جسم پوشیدن عیسی

از صورت پیش از تجسم عیسی به حالت زندگی او بر روی زمین منتقل می‌شویم. اعتقادنامه‌ی رسولان بر زندگی زمینی مسیح چنین تأکید می‌کند:

«او به واسطه روح القدس در رحم قرار گرفت و از مریم باکره متولد شد. او در حکومت پنتیوس پیلطس رنج کشید و مصلوب شده، مرد و مدفون گردید و به عالم مردگان نزول فرمود و در روز سوم از مردگان برخاست و به آسمان صعود نموده، به دست راست خدای پدر، قادر مطلق، نشسته است؛ و از آنجا برای داوری زندگان و مردگان باز خواهد گشت.»

در این اعتقادنامه، به تولد، مرگ، رستاخیز، صعود عیسی، جلوس آسمانی و بازگشت عیسی اشاره شده است. این موارد، جنبه‌های مختلف حیات مسیح را در طول و پس از تجسم او توصیف می‌کنند.

الهی‌دانان معمولاً زندگی عیسی را به صورت پیشرفتی از تحقیر به تعالی توصیف می‌کنند. در زمان تجسم، جلال خیره‌کننده و درخشان ذات خداوند بیشتر اوقات پنهان و در پرده‌ای از انسانیت عیسی مستور بود. عیسی با کمال میل جلال، عزت و شأن خود را فروتنانه ترک کرد و صورت غلام را پذیرفت (فیلیپیان ۲: ۶-۷). در الهیات، می‌گوییم که عیسی وارد مرحله‌ی تحقیر خود شد. او از زنی دهقان به دنیا آمد و در طول زندگی خود، تحقیرش به صورت

صورت‌های مسیح

تدریجی، تا رسیدن به صلیب، عمق بیشتری یافت. او از سوی مردم طرد شد، تمسخر شد، تازیانه خورد، و در نهایت بر صلیب کشیده شد. اما پس از رسیدن به اوج تحقیر، جریانی از تعالی آغاز شد. خداوند او را با رستاخیز تبرئه کرد و در صعود، او را در جلال الهی احاطه نمود.

نکته‌ی مهم این است که حتی در میانه‌ی تحقیر عیسی، جلال الهی در لحظات کلیدی زندگی او آشکار می‌شد. او جلال خود را پنهان کرده بود، به گونه‌ای که تصویر غالب از عیسی در کتاب مقدس، تصویری توأم با فروتنی و پنهان بودن است. اما گهگاهی، لحظاتی شگرف و استثنایی در زندگی او رخ می‌داد که جلال الهی‌اش از پس پرده‌ی انسانی او، به وضوح می‌درخشید. برای نمونه، با وجود فروتنی شرایط تولد او، این رویداد بدون تجلی جلال نبود. در خارج از بیت لحم، در مزارع، جلال خداوند درخشید و بزرگ‌ترین نمایش آسمانی که جهان تا آن زمان تجربه کرده بود، یعنی ظهور گروه کُر فرشتگان، رخ داد (لوقا ۲: ۸-۱۴). همچنین، در بازدید مجوسیان، گنجینه‌های گران‌بهایی که برای این نوزاد در آخور آورده شد، تجلی دیگری از جلال او بود (متی ۲: ۱-۱۱).

حتی تعمید عیسی نیز، علی‌رغم فروتنی او، لحظه‌ای از جلال بود. با اینکه تعمید نشانه‌ای از تطهیر از گناه است، عیسی که بدون گناه بود، خود را برای تعمید تقدیم کرد. این عمل نماد همذات‌پنداری او با انسان‌ها و تعهد او به اطاعت از تمام شریعت بود. در همین لحظه، آسمان گشوده شد و روح القدس مانند کبوتری بر او نازل شد، در حالی که صدای پدر او را چنین معرفی کرد: «پسر حبیب من که از او خشنودم.» (متی ۳: ۱۷).

عیسی کیست؟

در پایان خدمت زمینی عیسی، پس از آنکه شاگردانش را از شکنجه و مرگ قریب‌الوقوع خود آگاه ساخت، حادثه‌ای شگفت‌انگیز رخ داد:

«و در نظر ایشان هیأت او متبدّل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور، سفید گردید. که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند. اما پطرس به عیسی متوجّه شده، گفت که، خداوند، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی به‌جهت موسی و دیگری برای الیاس. و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک، آوازی از ابر در رسید که این است، پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید! و چون شاگردان این را شنیدند به رویّ دَر افتاده، بی‌نهایت ترسان شدند. عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود، و گفت، برخیزید و ترسان مباشید! و چشمان خود را گشوده، هیچ‌کس را جز عیسی تنها ندیدند.» (متی ۱۷: ۲-۸).

در آن لحظه‌ای نادر، سه تن از شاگردان نزدیک عیسی به همراه او به کوه رفتند و برای لحظه‌ای کوتاه، خدا به آنان توانایی داد تا به بُعدی دیگر بنگرند. پرده کنار رفت؛ این توهمی از جلال یا رؤیایی زودگذر نبود، بلکه حقیقتی آشکار شد که تا آن زمان از دیدگان پنهان بود «جلال بی‌حجاب مسیح. آیا عجیب است که یوحنا، سال‌ها بعد، در مقدمه‌ی انجیل خود نوشت: «و جلال او را دیدیم» (یوحنا ۱: ۱۴). پطرس نیز در نوشته‌های خود به این تجربه‌ی شگفت‌انگیز اشاره کرد:

«زیراکه در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوّت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم. زیرا از خدای پدر

صورت‌های مسیح

اکرام و جلال یافت، هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به او رسید که، این است، پسر حبیب من که از وی خشنودم. و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مُقدّس بودیم شنیدیم که از آسمان آورده شد.» (دوم پطرس ۱: ۱۶-۱۸).

در مسیر حرکت عیسی از وادی تحقیر به قله‌های تعالی، مداخله‌ای ناگهانی و کوتاه اما شکوهمند رخ داد؛ لحظه‌ای که جلال پنهان و پوشیده‌ی مسیح، همچون نوری خیره‌کننده از پس پرده‌ای از خفا بیرون زد. این جلال آشکار تنها برای چشمان سه دوست نزدیک او، پطرس، یعقوب و یوحنا نمایان شد. لحظه‌ای بود که آن‌ها هیچ‌گاه از خاطر نبردند و برای همیشه در عمق وجودشان ثبت شد.

ما تمایل داریم فکر کنیم که هیچ جلالی بر روی صلیب عیسی وجود نداشت، جایی که او به عمیق‌ترین نقطه‌ی تحقیر خود رسید. تصور رایج این است که پایان تحقیر و آغاز تعالی او در رستاخیز رخ داده است، اما آیا این تصور درست است؟ اگر به پیشگویی اشعیا ۵۳ در مورد خادم رنج‌دیده توجه کنیم، می‌بینیم: «از ظلم و از داوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد، و به‌جهت گناه قوم من مضروب گردید؟ و قبر او را با شیران تعیین نمودند، و بعد از مردنش با دولتمندان. هرچند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله‌ای نبود.» (اشعیا ۵۳: ۸-۹).

معمولاً رومیان اجساد قربانیان مصلوب شدن را به زباله‌دانی خارج از اورشلیم می‌انداختند، مکانی که جهنم (*Gehenna*) نام داشت و بعدها به نمادی برای جهنم تبدیل شد. این زباله‌دان، که زباله‌های شهر هر روز به آن منتقل می‌شد،

عیسی کیست؟

آتشی داشت که همواره شعله‌ور بود و تصویری زنده از جهنم را ارائه می‌داد، جایی که آتش آن هرگز خاموش نمی‌شود. با این حال، یوسف اهل رامه از پیلطس درخواست کرد که جسد عیسی طبق آداب و رسوم عهدعتیق به خاک سپرده شود. بدین ترتیب، کلام خدا تحقق یافت. به جای آنکه جسد عیسی در زباله‌دانی افکنده شود، با عطرها و گران‌بها تدهین و در قبر مردی ثروتمند دفن گردید، و بدین ترتیب، پیشگویی اشعیا ۵۳ به حقیقت پیوست. از همین لحظه، تعالی عیسی آغاز شد، نه در رستاخیز، بلکه در همان زمان مرگ، هنگامی که جسد او با نهایت احترام و تکریم مورد توجه قرار گرفت و پرده‌ی تحقیر از او برداشته شد.

سپس، تجلی عظیم جلال الهی رخ داد؛ خداوند زمین را به لرزه درآورد و پسر خود را از چنگال مرگ رهایی بخشید تا رضایت کامل خویش را از عمل او اعلام کند. سه روز، سکوت آسمان همه چیز را در بر گرفته بود. اما سپس، خداوند با فریادی سهمگین و قدرتی بی‌نظیر، سنگ را از دهانه‌ی قبر به کناری غلتاند و سیلی از انرژی خلاق و حیات‌بخش را درون جسد بی‌جان مسیح جاری ساخت. قلب عیسی دوباره به تپیدن افتاد؛ این بار خونی جلال‌یافته در رگ‌هایی جلال‌یافته جاری شد و نیرویی الهی به عضلات خشکیده از مرگ بازگشت. کفن‌ها دیگر نمی‌توانستند او را در بند نگاه دارند. عیسی از مرگ برخاست و با شکوهی بی‌مانند، قبر را ترک کرد. در یک لحظه، فانی به جاودانه تبدیل شد و مرگ در پیروزی فرو بلعیده شد. در این لحظه‌ی تاریخ‌ساز، پرسش ایوب پاسخ نهایی خود را یافت: «اگر مرد بمیرد، بار دیگر

صورت‌های مسیح

زنده شود؟» (ایوب ۱۴: ۱۴). این همان نقطه‌ی عطف تاریخ بشریت بود، جایی که مصیبت انسان به جلال مبدل شد. از همین جاست که پیام اولیه‌ی کلیسا، با این فریاد پرشکوه زاده شد: «او برخاسته است!». عیسی در حالت رستاخیز خود، با همان بدنی که در قبر گذاشته شده بود، از قبر بیرون آمد، اما آن بدن تغییر کرده و جلال یافته بود. مسیح رستاخیز یافته در حالت جلال یافته بود، که پیش‌نمایشی از بدن‌های جسمانی جدیدی بود که ما در رستاخیز نهایی از آن بهره خواهیم برد، همانطور که پولس توضیح می‌دهد:

«به همین نهج است، نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته می‌شود، و در بی‌فسادی برمی‌خیزد؛ در ذلت کاشته می‌گردد و در جلال برمی‌خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در قوت برمی‌خیزد؛ جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی‌خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هرآینه روحانی نیز هست. و همچنین نیز مکتوب است، که انسان اول، یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیات‌بخش شد.» (اول قرنتیان ۱۵: ۴۲-۴۵)

پس ما همیشه با خداوند در آسمان خواهیم بود.

شاه شاهان

هدف نهایی خدمت زمینی عیسی، نه صلیب بود و نه حتی رستاخیز. هدف غایی، بازگشت نهایی او و به کمال رساندن پادشاهی اوست. داستان با قبر خالی پایان نمی‌یابد؛ نقطه‌ی پایان را در اینجا گذاشتن، به معنای از دست

عیسی کیست؟

دادن لحظه‌ای سرنوشت‌ساز و حساس از تاریخ رستگاری است، لحظه‌ای که هم عهد عتیق و هم عهد جدید با اراده و عزمی قاطع به سوی آن پیش می‌روند. صعود، اوج تعالی و جلال مسیح و نقطه‌ی اوج تاریخ رستگاری تا به امروز است. بدون آن، رستاخیز به یأس و ناامیدی ختم می‌شد و پنطیکاست هرگز رخ نمی‌داد. صعود، هدفی است که پیش از هدف نهایی تحقق یافته است.

این مفهوم، از جمله مفاهیمی است که در سراسر کتاب مقدس بیش از هر موضوع دیگری مورد سوء برداشت قرار گرفته است. ما معمولاً صعود را صرفاً به معنای رفتن عیسی از زمین به آسمان در نظر می‌گیریم. او به معنای واقعی کلمه صعود کرد، اما صعود او دارای ویژگی منحصر به فردی بود. پولس در این خصوص می‌نویسد: «اما این صعود نمود، چیست؟ جز اینکه اول نزول هم کرد به اَسفل زمین. آنکه نزول نمود، همان است، که صعود نیز کرد، بالاتر از جمیع افلاک تا همه‌ی چیزها را پُر کند.» (افسیان ۴: ۹-۱۰). صعود، در واقع به معنای به‌دست آوردن تاج و تخت بود. پسر انسان به آسمان صعود کرد و به‌عنوان پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان تاجگذاری شد. او اکنون بر جایگاه عالی‌ترین اقتدار در کائنات نشسته است و فرمانروایی می‌کند. صعود، به مسیح مقام و اقتدار فرمانروایی بر تمام خلقت بخشید. به همین دلیل، در اعتقادنامه‌ی رسولان آمده است: «و به آسمان صعود نموده، به‌دست راست خدای پدر، قادر مطلق، نشسته است؛ و از آنجا برای داوری زندگان و مردگان باز خواهد گشت.»

صورت‌های مسیح

صعود عیسی تنها به معنای جلوس در قدرت و در دست راست پدر نبود، بلکه ورود به قدس‌الاقداس آسمانی نیز بود. او برای همیشه به‌عنوان کاهن اعظم ما خدمت می‌کند. در عهدعتیق، کاهن اعظم تنها یک‌بار در سال اجازه‌ی ورود به قدس‌الاقداس را داشت و با مرگ او، شخص دیگری این وظیفه را بر عهده می‌گرفت. اما کاهن اعظم ما هرگز نمی‌میرد و او پیوسته در قدس‌الاقداس آسمانی برای قوم خود شفاعت می‌کند. او در دست راست خدا می‌ماند، هم به‌عنوان پادشاه ما حکومت می‌کند و هم به‌عنوان کاهن ما خدمت می‌کند. در کتاب مقدس آمده است:

«زیراکه داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین تا دشمنان را پای‌انداز تو سازم. پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است.» (اعمال رسولان ۲: ۳۴-۳۶)

و نویسنده‌ی رساله‌ی عبرانیان چنین می‌نویسد:

«و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی گفت، تو پسر من هستی؛ من امروز تو را تولید نمودم. چنان‌که در مقام دیگر نیز می‌گوید، تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملکیصدیق.» (عبرانیان ۵: ۵-۶)

صعود عیسی، مهم‌ترین رویداد سیاسی تاریخ جهان بود. او نه به مکانی خاص، بلکه به مقامی والا صعود کرد. او از عرصه‌ی تحقیر و رنج به جلال و شکوه خود وارد شد. در یک لحظه، از مقام معلمی جلیلی که مورد تحقیر بود، به پادشاه کیهانی جهان تبدیل شد و از سر پیلاتس، هیروдіس و تمام حاکمان زمین

عیسی کیست؟

گذشت. صعود، عیسی را به دست راست خدا برد، جایی که به عنوان پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان تاجگذاری شد. در اینجا، اهمیت سیاسی صعود او به وضوح نمایان می شود.

پیامدهای این رویداد برای کلیسا عظیم است. این بدان معناست که هرچند تحت آزار و اذیت هستیم و از سوی قدرت های دشمن تحقیر می شویم، پادشاه ما بر تخت اقتدار مطلق نشسته است. پادشاهی خدا خیالی یا آرمانی نیست. تاجگذاری پادشاه ما امری قطعی و تحقق یافته است. سلطنت او واقعی است. اکنون، خداوند قادر مطلق با پسرش در کنار خود، بر تخت سلطنت می کند. هرچند پادشاهی او هنوز به کمال نرسیده است، اما آغاز شده و در قدرت جریان دارد. این وظیفه ی کلیساست که پادشاهی نادیدنی او را آشکار سازد.

جلوس مسیح بر جایگاه قدرت در دست راست خدا، با نزول روح القدس در روز پنطیکاست پیوندی ناگسستنی دارد. یکی از نخستین جلوه های اقتدار او پس از تاجگذاری، بخشیدن قدرتی از بالا به کلیسا بود. شاگردان مأموریتی خطر یافتند تا به سراسر جهان بروند و پیام پادشاهی او را اعلام کنند. آن ها باید شاهدان معتبر خداوند باشند، اما هیچ مرزی نباید طی می شد و هیچ مأموریتی نباید آغاز می گشت، مگر پس از نزول روح القدس. در روز پنطیکاست، پادشاه جدید جهان هستی، روح القدس را فرو فرستاد و قدرت پادشاهی خدا را در جهان جاری ساخت.

صعود مسیح نه تنها به معنای رسیدن او به مقام سلطنت بود، بلکه به معنای تصدی کهانت اعظم نیز بود. او هم عصای پادشاهی را در دست گرفت و هم

صورت‌های مسیح

جامه‌ی کهنانت را بر تن کرد. عیسی به قدس‌الاقداس آسمانی وارد شد تا هر روز برای قوم خود شفاعت کند. او از همان جایگاه قدرت باز خواهد گشت تا پادشاهی خود را به کمال برساند.

منصب‌های مسیح

همان‌طور که موسی میانجی عهدعتیق بود، مسیح نیز میانجی عهدجدید است. میانجی به معنای واسطه و شخصی است که بین دو یا چند گروه قرار می‌گیرد و اغلب به حل و فصل اختلافات می‌پردازد. از دیدگاه الهیاتی، تنها یک میانجی بین خدا و انسان وجود دارد (اول تیموتائوس ۲: ۵). با این حال، در عهدعتیق سه نوع میانجی وجود داشت. هر یک از آن‌ها توسط خدا برای وظیفه‌ای خاص برگزیده می‌شدند و سپس با مسح شدن توسط روح القدس، توانایی انجام آن وظیفه را به دست می‌آوردند. این سه منصب میانجی‌گرانه عبارت بودند از: نبی، کاهن و پادشاه.

هنگامی که به مناصب و وظایف مسیح در ماجرای نجات و رستگاری می‌نگریم،

منصب‌های مسیح

می‌بینیم که او *munus triplex* (مونوس تریپلکس)، یعنی سه منصب مختلف دارد. او هر سه منصب عهدعتیق را در یک شخص به کمال می‌رساند. مسیح، نبی ماست، کاهن ماست، و پادشاه ماست.

عیسی، نبی ما

در عهدعتیق، نبی اغلب به‌عنوان سخنگو و واسطه‌ی مکاشفه‌ی الهی عمل می‌کرد. خداوند، به جای آنکه مستقیماً از آسمان با قوم اسرائیل سخن گوید، کلام خود را در دهان انسان‌ها قرار می‌داد. هنگامی که نبی در برابر مردم می‌ایستاد، خداوند پشت او قرار می‌گرفت، که این موقعیت نشان‌دهنده‌ی سخن گفتن نبی از جانب خدا بود. پیام‌های انبیا معمولاً با عبارت «خداوند می‌فرماید» آغاز می‌شد.

در عهدعتیق، شاهد مبارزه‌ای شدید میان انبیای حقیقی خدا و انبیای دروغین هستیم. بسیاری از مردم از انبیای دروغین پیروی می‌کردند، چراکه آنان محبوبیت بیشتری داشتند. انبیای حقیقی، اغلب با نفرت و مخالفت مردم روبه‌رو بودند. ارمیا و دیگر انبیا رنج‌های زیادی را تحمل کردند، زیرا مردم تمایلی به شنیدن کلام حقیقی خدا نداشتند. زمانی که ارمیا از محبوبیت انبیای دروغین نزد خداوند شکایت کرد، خداوند به او فرمود: «آن نبی‌ای که خواب دیده است، خواب را بیان کند، و آن که کلام مرا دارد کلام مرا به‌راستی بیان نماید. خداوند می‌گوید: کاه را با گندم چه کار است؟» (ارمیا ۲۳: ۲۸). خداوند به ارمیا گفت که وظیفه‌ی او وفاداری در ابلاغ کلام خداست و نباید

عیسی کیست؟

نگران کارهای انبیای دروغین باشد. به این ترتیب، خداوند کلام خود را از طریق انبیا به مردم رساند.

در عهدجدید، مسیح به‌عنوان نبی بی‌همتا و برتر شناخته می‌شود. ما اغلب به مقام کهنات و پادشاهی مسیح توجه می‌کنیم، اما نقش او به‌عنوان نبی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. او نه تنها نخستین در میان برابران، بلکه نبی‌ای کاملاً یگانه و منحصربه‌فرد است. شناخت تدریجی کسانی که با عیسی روبه‌رو شدند، این حقیقت را نشان می‌دهد. زن سامری در کنار چاه به او گفت: «زن بدو گفت، ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی» (یوحنا ۴: ۱۹). این سخن، نشانه‌ای از شناخت ابتدایی او از عیسی بود، اما اوج ایمان و اعترافش زمانی بود که عیسی را به‌عنوان مسیح شناخت (آیه ۲۹). عیسی نه تنها کلام خدا را اعلام می‌کرد، بلکه خود، کلام خدا بود (یوحنا ۱: ۱). نویسنده رساله‌ی عبرانیان می‌نویسد: «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدّد و طریق‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد، و به‌وسیله‌ی او عالم‌ها را آفرید.» (عبرانیان ۱: ۱-۲) در جای دیگری، عیسی می‌فرماید: «زائرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم.» (یوحنا ۱۲: ۴۹). عیسی نبی وفادار و امین عهدجدید بود. او نه تنها موضوع پیشگویی‌ها بود، بلکه هدف و محور اصلی آن‌ها نیز به شمار می‌رفت. عیسی نه تنها درباره‌ی آینده تعلیم می‌داد و کلام خدا را اعلام می‌کرد، بلکه خود کلام خدا بود و کانون تمام آموزه‌های انبیا در عهدعتیق بود.

منصب‌های مسیح

عیسی، کاهن ما

برخلاف انبیای عهدعتیق که هنگام سخن گفتن از جانب خدا رو به مردم می‌ایستادند، کاهنان عهدعتیق در برابر خداوند قرار می‌گرفتند و پشت آنها به سمت مردم بود. کاهن نیز مانند نبی، سخنگو بود، اما او از سوی مردم و به‌نماینده‌گی از آنها با خدا سخن می‌گفت، نه به مردم. وظیفه‌ی او شفاعت برای مردم و دعا برای آنها بود. علاوه بر این، کاهن قربانی‌هایی را از سوی مردم به خدا تقدیم می‌کرد. مهم‌ترین این قربانی‌ها در روز کفّاره توسط کاهن اعظم به درگاه خداوند تقدیم می‌شد. با این حال، کاهن اعظم پیش از اینکه بتواند برای مردم قربانی کند، می‌بایست برای گناهان خود قربانی می‌گذاشت. این قربانی، همانند قربانی مردم، لازم بود که هر سال تکرار شود.

عیسی کاهن اعظم ما است. مزمور ۱۱۰، بیش از هر متن دیگری از عهدعتیق، در عهدجدید نقل شده است و این مزمور بیانی فوق‌العاده درباره‌ی شخصیت مسیح ارائه می‌دهد:

يَهُوَه به خداوند من گفت، به‌دستِ راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم. خداوند عصای قوّت تو را از صهیون خواهد فرستاد. در میان دشمنان خود حکمرانی کن. قوم تو در روزِ قوّت تو، هدایای تبرّعی می‌باشند. در زینت‌های قُدّوسیت، شبنم جوانی تو از رَحِم صحرگاه برای توست. خداوند قسم خورده است، و پشیمان نخواهد شد که تو کاهن هستی تا ابدالآباد به رتبه مَلِکِیَصِدِّق.» (مزامیر ۱۱۰: ۴-۱)

در عهدجدید، نویسنده‌ی رساله‌ی عبرانیان به تفصیل درباره‌ی کمال و برتری

عیسی کیست؟

کهنات مسیح سخن می‌گوید. یکی از شواهد برجسته برای برتری کهنات عیسی این است که او پیش از ورود به معبد، نیازی به تقدیم قربانی برای گناهان خود نداشت. قربانی‌ای که او تقدیم کرد، یک‌بار برای همیشه بود و قربانی‌ای حیوانی نبود. مسیح خود را به‌عنوان قربانی تقدیم کرد، زیرا «زیرا محال است، که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکند» (عبرانیان ۴: ۱۰). او کاهنی است ابدی، به رتبه **مَلْکِیَصِدِّق**، و خدمت میانجی‌گرانه‌ی خود را حتی تا به امروز ادامه می‌دهد.

اما او این کار را نه با تقدیم قربانی‌های مکرر برای اقناع عدالت خدا، بلکه با شفاعت دائمی برای قوم خود در قدس‌الاقداص آسمانی انجام می‌دهد، جایی که او به‌عنوان کاهن اعظم درون معبد آسمانی عمل می‌کند. همان‌گونه که مسیح هم موضوع و هم هدف پیشگویی‌های عهدعتیق است، او هم موضوع و هم هدف کهنات نیز هست. او کاهنی کامل و میانجی‌ای بی‌نقص است، از حال تا ابدالآباد.

مسیح، پادشاه ما

سومین منصب مسیح نیز در مزمور ۱۱۰ آمده است: «یَهُوه به خداوند من گفت، به‌دستِ راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم» (آیه ۱). این آیه به منصب پادشاهی اشاره دارد. بسیاری از افراد در درک چگونگی ترکیب منصب پادشاهی با میانجی‌گری دچار مشکل می‌شوند، اما اگر به ریشه‌های عهدعتیق بازگردیم، این موضوع روشن می‌شود. پادشاه اسرائیل

منصب‌های مسیح

خودمختار نبود و اختیار مطلقى در خود نداشت. او منصب خود را از خداوند دریافت مى‌کرد و به‌عنوان نایب و نماینده‌ی خداوند عمل مى‌کرد. وظیفه‌ی او این بود که عدالت و حاکمیت الهی را در میان قوم خدا به نمایش بگذارد. پادشاه، هم‌زمان که خود تحت شریعت خداوند قرار داشت، وظیفه داشت که شریعت خداوند را در جامعه برقرار کرده و حفظ کند. متأسفانه تاریخ پادشاهان در عهدعتیق مملو از فساد و ناکامی آن‌ها در اجرای مسئولیت‌های خود است. همین اصل در عهدجدید نیز درباره‌ی مقامات دولتی صدق مى‌کند. کتاب‌مقدّس دو حوزه‌ی جداگانه - کلیسا و دولت - را به رسمیت مى‌شناسد که وظایف متفاوتی دارند. اما هیچ‌گاه جدایی دولت از خدا را تأیید نمى‌کند، زیرا تمام حاکمان به‌وسیله‌ی خدا منصوب شده‌اند. آن‌ها مأمور به برقراری عدالت و پرهیزگاری در جامعه هستند و در برابر خداوند برای نحوه‌ی حکمرانی خود پاسخگو خواهند بود.

چند سال پیش، از من دعوت شد تا در مراسم صبحانه‌ی معارفه‌ی فرماندار در تالاهاسی، فلوریدا سخنرانی کنم. در آن مراسم، به فرماندار به‌صراحت یادآوری کردم که فرماندار بودن به‌معنای خدمتگزاری به خدا است و چون خداست که او را به این مقام منصوب کرده، باید در برابر خدا پاسخگو باشد. این اصل برای هر حاکم، در هر کشور و هر موقعیتی صادق است. با این حال، خداوند جهانی را مى‌بیند که پادشاهان فاسد آن را اداره مى‌کنند؛ پادشاهانی که از مسیر عدالت و درستی منحرف شده‌اند.

در عهدعتیق، حتی داوود - که نزدیک‌ترین الگو به پادشاه ایده‌آل بود - نیز

عیسی کیست؟

بی‌عیب نبود و مرتکب گناه شد. با این وجود، داوود عصر طلایی پادشاهی را در اسرائیل رقم زد و پس از مرگ او، مردم در آرزوی بازگشت پادشاهی داودی بودند. خداوند از طریق عاموس نبی وعده داد: «در آن روز خیمه داود را که افتاده است، برپا خواهیم نمود، و شکاف‌هایش را مرمت خواهیم کرد، و خرابی‌هایش را برپا نموده، آن را مثل ایّام سلف بنا خواهیم کرد.» (عاموس ۹: ۱۱).

انتظارات مسیحایی در عهدعتیق با آرزوی داشتن پادشاهی مانند داوود پیوند خورده بود. در مزمور ۱۱۰، خداوند وعده داد که پسرش همان پادشاه خواهد بود و سلطنت او تا ابد ادامه خواهد یافت. بنابراین، وقتی مسیح آمد، به‌عنوان پادشاه تازه‌متولدشده شناخته شد. در حقیقت، ادعای پادشاهی او یکی از دلایل مصلوب شدنش بود. او به پیلاتس گفت: «عیسی جواب داد که پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست» (یوحنا ۱۸: ۳۶). پدر، پسر را تعالی و جلال بخشید و او را به‌عنوان حاکم کل جهان در دست راست خود نشاناد؛ پادشاهی که سلطنتش ابدی است.

تنها تفاوت بین پادشاهی کنونی مسیح و پادشاهی آینده در قابل مشاهده بودن آن است. عیسی در حال حاضر پادشاه است. او بالاترین مقام فرمانروایی را در جهان هستی دارد، زیرا خدا او را به این مقام رسانده است. این حقیقت در بطن اعتقادنامه‌ی رسولان جای دارد: «در حکومت پنتیوس پیلاتس رنج

منصب‌های مسیح

کشید و مصلوب شده، مرد و مدفون گردید و به عالم مردگان نزول فرمود و در روز سوم از مردگان برخاست و به آسمان صعود نموده، به‌دست راست خدای پدر، قادر مطلق، نشسته است.» در دست راست خدا بودن به‌معنای داشتن اقتدار مطلق است؛ اقتداری که شامل کلیسا و تمام جهان می‌شود. به همین دلیل است که کلیسا با شادی فریاد می‌زند: «هللوایه!» مسیح ما نه تنها نبی و کاهن ماست، بلکه پادشاه ما نیز هست.

درباره نویسنده

دکتر آر. سی. اسپرول بنیان‌گذار خدمات لیگونیر، کشیش ارشد و پایه‌گذار کلیسای سنت اندرو در سنفورد واقع در فلوریدا، اولین رئیس کالج ریفورمیشن بایبل، و ویراستار ارشد مجله **تیبیل تاک** است. برنامه رادیویی وی با عنوان **تجدید بنای ذهن** هنوز به صورت روزانه در صدها ایستگاه رادیویی سراسر جهان و همچنین به صورت آنلاین پخش می‌شود. او نویسنده بیش از یکصد کتاب است، از جمله: **قدوسیت خدا، برگزیده‌ی خدا، و همه الهی‌دان هستند**. او در سراسر جهان مشهور به دفاع از عدم تحریف کتاب مقدس و ترویج این آموزه است که مومنان به خداوند باید اعتقاد راسخ به کلام خدا داشته باشند.

خدمات لیگونیر

خدمات لیگونیر، یک سازمان شاگردسازی مسیحی بین‌المللی است که توسط دکتر آر. سی. اسپرول در سال ۱۹۷۱ بنیان نهاده شد برای اعلان، تعلیم و دفاع از قدّوسیت خدا در کاملیت آن به تعداد هرچه بیش‌تری از انسان‌ها تا جایی که امکان دارد.

با انگیزه ماموریت بزرگ، لیگونیر منابع شاگردسازی را در سراسر جهان و در قالب‌های چاپی و دیجیتالی به اشتراک می‌گذارد. کتاب‌ها، مقاله‌ها و مجموعه ویدیوهای تعلیمی معتبر به بیش از چهل زبان ترجمه یا دوبله می‌شوند. آرزوی ما این است که کلیسای عیسی مسیح را به واسطه کمک به مسیحیان حمایت کنیم، تا بدانند به چه ایمان دارند، چرا ایمان دارند، چگونه آن را زندگی کنند و چگونه آن را به اشتراک گذارند.

وبسایت خدمات لیگونیر:

<https://fa.ligonier.org>

ما از شما دعوت می‌کنیم که در رسانه‌های اجتماعی زیر به ما بپیوندید:

facebook.com/LigonierFA

twitter.com/LigonierFA

t.me/Ligonier_Farsi

یک شاید؟ یک دیوانه؟ یا خدای در جسم؟

هیچ شخصیتی در تاریخ به اندازه‌ی عیسی ناصری مورد قضاوت‌های متفاوت و متناقض قرار نگرفته است. برخی او را شیطادی حيله‌گر می‌دانند، در حالی که دیگران معتقدند او حتماً دیوانه بوده است. در بسیاری از موارد، داستان زندگی او به گونه‌ای تغییر داده شده است که با اهداف و اغراض افراد سازگار باشد.

در حالی که نظرات و باورهای متفاوتی درباره‌ی عیسی وجود دارد، برای شناخت حقیقی او باید به کتاب مقدس مراجعه کنیم. دکتر آر. سی. اسپرول در این کتابچه، با بررسی روایت کتاب مقدس، تصویری قانع‌کننده از مسیح به عنوان پسر خدا ارائه می‌دهد.

مجموعه کتابچه‌های پرسش‌های حیاتی به قلم دکتر آر. سی. اسپرول، پاسخ‌های کوتاهی را به سؤال‌های مهمی که معمولاً توسط مسیحیان و پرسشگران متفکر پرسیده می‌شوند ارائه می‌دهند.

دکتر آر. سی. اسپرول بنیان‌گذار خدمات لیگونیر، پایه‌گذار کلیسای سنت اندرو در سن‌فورد واقع در فلوریدا و اولین رئیس ریفورمیشن بایبل کالج است. او نویسنده بیش از یکصد جلد کتاب از جمله **قدوسیت خدا** است.